

## نماد پرنده در آثار شاعران فرانسوی قرن نوزدهم میلادی، با نگاهی به ادب فارسی

فریده علوی\*

استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه تهران، ایران  
(تاریخ دریافت: ۸۵/۱۱/۲۵، تاریخ تصویب: ۸۵/۱۲/۲۰)

### چکیده

جهان اسطوره‌ای، جهانی است که نمادهای سازنده آن از بسیاری جهات مشترکند و همواره چهره‌ای متفاوت از جهان رئالیستی را به تصویر می‌کشند. البته همین نگرش شگفت‌انگیز به جهان پیرامون، موجب غنای ادبیات می‌گردد و اشتراکات جهان استعاری نمادها، سبب سهولت پژوهش در آثار نویسندگان و شاعران نامدار با رویکردی تطبیقی می‌شود. آنچه در این مقاله مورد توجه نگارنده قرار گرفته، پژوهش در اشعار برجسته نویسندگان شهیر فرانسوی در عصر طلایی رمانتیسم، یعنی در سده نوزدهم میلادی است، که در آن به بازسازی نماد پرنده پرداخته‌اند. در این زمینه، توجه نگارنده به اشعار ارزشمند ادب پارسی، در جهت غنا بخشی به مفاهیم عمیق استعاری نماد پرنده، گامی برای شناخت اشتراکات و تفاوت‌های موجود در عرصه ادب فرانسه و فارسی است.

\* تلفن: ۰۲۱-۶۱۱۱۹۰۱۳، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۶۳۴۵۰۰، E-mail: [falavi@ut.ac.ir](mailto:falavi@ut.ac.ir)

واژه‌های کلیدی: نماد، پرنده، رمانتیسیم، شعر، ادبیات فرانسه، ادب فارسی، تعالی، بودلر، حافظ.

#### مقدمه

ادبیات مأمّن همیشگی اسطوره و نمادهاست. نماد نیز از کهن‌ترین ابزار بیان مفاهیمی است که به تصویرکشیدن آن‌ها به اشکال دیگر امکان‌پذیر نیست. یکی از نمادهای رایج در فرهنگ و ادبیات ملل گوناگون جهان، نماد پرنده است. مثلاً فریزر در *شاخه طلایی* (۱۹۵۰)، مجموعه‌ای گرانسنگ در زمینه افسانه‌ها و اسطوره‌ها، به این نکته اشاره می‌کند که روح در باورهای مردمی اقوام متفاوت به مانند پرنده‌ای است که پرمی‌کشد (۲۱۰). او داستانی از آفریقایی غربی را روایت می‌کند که در آن پادشاهی روحش را در کالبد پرنده‌ای قهوه‌ای رنگ پنهان می‌کند، پرنده‌ای که همیشه در کنار دروازه قصر بر درختی نشسته است. جان او چنان به این پرنده وابسته است که اگر کسی پرنده را بکشد، شاه نیز با آن می‌میرد. همسر بی‌وفایش که از این راز آگاه می‌شود پرنده را می‌کشد و، با مرگ پرنده، شاه نیز می‌میرد (۷۸۵).

شاید این ویژگی پرندگان به واسطه بال آنان است که مایه رشک آدمی بوده است. از این‌روست که باشلار (۱۹۴۳) کتابی را به موضوع پرواز اختصاص می‌دهد، از "بوطیقایی بال‌ها" سخن به میان می‌آورد و رابطه میان تخیل ادبی شاعر و پدیداری موجودات بالدار را در شعر به تصویر می‌کشد (۱۰۶-۱۰۰). قرن‌هاست که انسان با مشاهده پرندگان، به پرواز آن‌ها غبطه خورده است. همین امر موجب شده که از زمان

نماد پرنده در آثار شاعران فرانسوي ... ۸۵

---

ارسطو تا به امروز آن‌ها مورد توجه بسياري از شاعران و نويسندگان قرار گيرند. از آن‌ها گاه به مانند نماد روابط ميان زمين و آسمان سخن رفته (باشلار، ۱۰۶-۱۰۰) و گاه همچون نشانه، نشانه‌هايي مانند کبوتر صلح، کلاغ مرگ، بلبل عشق و غيره. گاهي اعران و ادبائي فرانسوي پا را فراتر گذاشته و پرندگان را موجوداتي خارق‌العاده مي‌بينند و از آن‌ها همچون نماد شاعر استفاده مي‌کنند: بودلر، مالارمه، موسه از مرغان و پرندگان به عنوان نمادي از وجوه شخصيتي خود سخن مي‌گويند، با آن‌ها هم‌ذات‌پنداري کرده و از رنج‌ها و آلام خود در اين دنياي خاكي و در ميان مردمی که از درك اندیشه آنان عاجزند، حکايت مي‌کنند.

در افسانه‌ها نيز، گاه پرواز پرندگان با آرزوي شاعر به سوي تعالي و گاهي آواز دل‌انگيز آنان با کلام شاعر در هم مي‌آميزند، آميزشي که زبان را تا سراپرده صور مينوي به رقص در مي‌آورد. گاهي نيز اندیشه شاعر همچون پرندگان سبکبال و پراز زندگي و نشاط به مانند «جواهرات بالدار، گل‌هاي متحرک، شعله‌هاي پرنده» (ميشله، ۸۳) آزاد مي‌شوند. در اين مقاله نگارنده بر آن است با پژوهشي در آثار شاعران فرانسوي قرن نوزدهم ميلادي و با رويکردي تطبيقي به چند شاعر فارسي، به بررسي نقش نمادين پرندگان در آثار آنان پردازد.

## بحث و بررسی

۱- وصف پرندگان: توصیف جلوه‌های زیباشناختی و رابطه آن با احوالات شاعر .

شاعران و ادیبان فرانسوی آنچنان شیفته زیبایی پرندگان بوده‌اند که غالباً آن‌ها را در بیشتر اشعار خود توصیف کرده‌اند. تلالو رنگ‌ها، تنوع گونه‌ها، گوناگونی آوازه‌ها و شکوه پرواز آن‌ها، همگی موجب شده‌اند تا مرغان و پرندگان همواره در کنار عناصری مانند بهار، گل، آسمان، خورشید، سحر، دریا، باغ و بوستان، جنگل و درختان، مهتاب... توصیف شوند. از اینروست که از نظر رنه شار «در ذهن ما پرنده و درخت همواره در کنار هم اند» (شار، ۲۵۲) همان‌طور که در متون ادب فارسی پرنده و بهار تداعی‌گر همدیگرند. مثلاً فرارسیدن فصل بهار در شعر حافظ عناصری همچون سبزه، گل‌های گوناگون، مرغان آواز خوان را در کنار هم قرار داده و وجود آن‌ها را در یک زمان لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند:

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید	وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نبید
صغیر مرغ برآمد، بط شراب گجاست؟	فغان فتاد به بلبل، نقاب گل که کشید؟

(حافظ، ۲۸۴)

بودلر (۱۹۷۷) نیز که همواره در پی یافتن رابطه میان عناصر جهان بود، پا را فراتر نهاده و فصل بهار و پرنده را واحد می‌داند و می‌نویسد:

بهار، همچون پرنده‌ای جوان، اولین پره‌های خود را

نماد پرنده در آثار شاعران فرانسوي ... ۸۷

---

مي‌کند برتن .

فروردين مي‌رسد از راه، مي‌کند آواز در دشتهاي  
رنگارنگ، [...] (۱۹۸)

در واقع، در شعر بودلر، سخن از بازگشت پرنندگان  
در فصل بهار نيست، بلکه گويي فصل بهار، خود  
پرنده ايست که پر دارد، آواز مي‌خواند و از دشتي  
به دشت ديگر مي‌رود.

ورلن (۱۹۱۹) در شعري که از تابلوهاي نقاشي قرن  
هجدهم الهام مي‌گيرد، پرنده و درخت و مهتاب را در  
کنار هم قرار مي‌دهد و مي‌نويسد:

در آرامش مهتاب اندوهگين و زيبا،  
که مرغان نشسته بر درخت را مي‌برد به عالم رويا  
(۱۱)

و در شعر ديگري مي‌نويسد:

آسمان بالاتر از بام،  
وہ چه آبي است، چه آرام!  
درختي، بالاتر از بام،  
مي‌تکاند برگ‌هايش را آرام آرام . [...] ]  
پرنده اي بر درختي که مي‌بينم  
مي‌سرايد شکوه خود را (همان، ۲۷۲).

توصيف پرنندگان در شعر، به مناظر طبيعت مي‌بخشد.  
ميان قلم شاعر و پرنده، تخيلي سازنده برقرار شده  
که و موجب تحرك و زندگي است: «جسم پرنده از هوايي  
که در اطرافش وجود دارد و از زندگي خویش، حرکتی  
ايجاد مي‌کند که او را به پرواز در مي‌آورد» (باشلار،

۸۳) افزون بر این، شاعر با توصیف پرندگان در اشعار خود، تنها به تجسم پرندگان زیبا در جلوي چشمان خواننده خود بسنده نمی‌کند، بلکه آواز خوش آنان را نیز به تصویر می‌کشد. از جمله هوگو (۲۰۰۲) معتقد است که «مفرح‌ترین آواز، آواز پرندگان است» (۳۱۰) و «زبانشان، زبان فرشتگان» (همان، ۳۰۷). البته همه این زیبایی‌ها اغلب در جهت مهیا ساختن صحنه برای غایتی دیگر است. در واقع در بیشتر اشعار، سخن نهایی شاعر درباره معشوق و محبوب است و البته همه این زیبایی‌ها مختص اوست. از این‌رو وینی (۱۹۸۶) در شعر «خانه چوپان» می‌نویسد:

نیست پرنده به روی گلی که می خورد تاب با باد  
ندارد بوی خوش گلی، نمی نالد پرنده  
جز برای حفظ هوایی که تو می بویی (۱۷۵).

و یا در شعر زیر که شاعر خاطرات خود را در بیشه زارها بازگو می‌کند و از محبوب خود به نام «رز» سخن می‌گوید:

شب‌نم درهای خود را هدیه می‌کرد،  
و جنگل چترهای آفتابش را،  
من می‌رفتم، گوش می‌سپردم به طرقله‌ها،  
و رز به بلبلان (هگو، ۱۹۹۵، ۲۸۵).

تقارن بلبل با یاد یار در شعر حافظ و غزل‌های او نیز به وفور به چشم می‌خورد. باغ اشعار حافظ نیز صحنه نمایشی است که در آن حضور همزمان گل‌ها و پرندگان از جنبه زیبایی‌شناسی خاصی برخوردار است:

نماد پرنده در آثار شاعران فرانسوي ... ۸۹

آمد به گوش ناگهم آواز بلبل	رفتم به باغ صبحدم تا چشم گلم
واندر چمن فکنده ز فریاد غلغلي	مسکین چو من، به عشق گلي گشته مبتلا
می‌کردم اندران گل و بلبل تاملی	می‌گشتم اندران چمن و دم ببه دم
این را تغیری نه و آن را تبندی	گل یار حسن گشته و بلبل قرین عشق
گشتم چنان که هیچ نماندم تحملی	چون کرد در دلم اثر آواز عنده دلایب

(۴۶۹)

هرچند که در شعر هوگو «رُز» که نام گلي است که معشوق اوست و بلبلان نغمه عشق را براي او می‌خوانند، اما در شعر حافظ، سخن از عشق دنیوي نیست، بلکه:

بلبل از فیض گل آموخت سخن، ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه د  
(۳۱۶)

به عبارت دیگر در شعر عرفانی حافظ، گل نماد زیبایی خالق است و بلبل عاشقی است که از شدت حسن جمال گل پریشان شده و برای تجلیل از آن، آواز پرشوري را سر داده است. بنابراین در شعر حافظ، گل وجود مطلق و وحدت الهی است و بلبل سرود ستایش آن وجود مطلق را می‌خواند.

پس این محبوب گاهي مخلوق است و گاهي خالق، زمانی هم اشاره به مفاهیمی همچون وطن، آزادی، جمهوری و غیره دارد. مثلاً ویکتور هوگو در زمان تبعید، درباره میهن خود فرانسه و دریای آن می‌سراید:

دوست می‌دارم مرغابیت را، ای دریای ژرف،  
که می‌تکاند خود را از آب‌های مواج در گونه‌ات،  
از لابه لای پرو بال رنگارنگش

فرو مي‌رود در امواج غول پيكرت ،  
و بيرون مي‌شود از دهان‌هاي گشاده امواجت  
همچو رويي كه از آلام مي‌گردد آزاد (پيشين، ۵۰).

بنابراين نقش پرنده، در همه اشعار بالا نقشي  
توصيفي است و نگاه شاعر به آن‌ها واقع‌گرايانه است.  
از اين رو هر چه شاعر واقع‌گراتر باشد، پرنده  
توصيفي او به واقعيت‌هاي روزمره نزديك‌تر است، اما  
هرچه شاعر درون‌گراتر باشد، از صور خيال بيشتري بهره  
مي‌برد، در اين صورت پرندة توصيفي به احوالات رويي  
و دروني شاعر نزديك‌تر مي‌شود. بطوري‌كه آنچه را در  
اطراف خود مشاهده مي‌كند، از وراي احوالات دروني  
خود توصيف مي‌كند. در اين ميان استفاده از تشبيه،  
استعاره، مجاز و كنايه و ساير صور خيال رواج پيدا  
مي‌كند و البته پرندگان به دليل تنوع، گوناگوني و  
زيبائي، بهترين منابع الهام شاعرند. به‌طور مثال در  
شعر زير، ويني به توصيف كشتي‌هايي كه در بندر  
ابوخير كناره گرفته‌اند، مي‌پردازد و با تشبيه آنان  
به قوهاي خفته، صحنه‌هاي خيال‌انگيزي از اين بندر  
را ارائه مي‌دهد:

از ميان شما شايد يكي مانند من ديده باشد  
روي بحري تنها، قوهاي خفته‌اي را  
كه سپرده‌اند خود را به دستان باد [...] .  
در جوار ابوخير، اين چنين، مي‌آسود گشتيم (۱۵۴).

در اين ابیات، تنهائي قو و تنهائي دريا حكايت  
از احوالات شاعر نيز دارد. او بي‌وقفه از تنهائي  
رنج مي‌برد و آن را اين چنين توصيف مي‌كند. همين احساس



نماد پرنده در آثار شاعران فرانسوي ... ۹۱

---

تنهائي را سهراب سپهري (۱۳۸۳) نيز به تصوير مي‌کشد و با سخن گفتن از تنهائي مرغي به «رنگ معنا»، از تنهائي خود مي‌گويد:

دير زماني است روي شاخه اين بيد  
مرغي بنشسته کو به رنگ معناست  
نيست هماهنگ او صدائي، رنگي .  
چون من در اين ديار، تنها، تنهاست (۲۰-۲۱).

گاهي نيز شاعر با بهره بردن از حضور پرندگان، جهان پيرامون خود را به گونه‌اي متفاوت توصيف مي‌کند. مثلاً والري (۱۹۶۸) يکي از اشعار خود را «گورستان دريائي» مي‌نامد، پرنده، دريا، آسمان، جنگل و گورستان را در کنار هم قرار مي‌دهد و به اين ترتيب تضاد ميان مرگ و زندگي، پويائي و ايستائي، روشنائي و تاريکي را به تصوير مي‌کشد:

اين بام آرام که بر آن کبوتران سفيد قدم  
مي‌نهند،  
در ميان انبوه کاج ها مي‌تپد، در ميان گورها،  
[...] (۱۴۷)

در ابیات بالا، منظور شاعر از بام آرام، دريائي آرام است و کبوتران کنایه از کشتي‌هاي با بادبان‌هاي سفيد دارند. اين بام قطعاً همان بام سپهري در شعر «پشت درياها» نيست، اما شعر او نيز حکايت از تضاد ميان جهل و معرفت، تاريکي و روشنائي، سکون و حرکت دارد. شهري که او در آغاز قطعه «پشت درياها» به تصوير مي‌کشد، شهري است خالي از آگاهي، خالي از حرکت و جنبش. شهري است که در آن

همه در خوابند، قهرمانی ندارد، سرابی بیش نیست و تاریکی شب همه جا را فراگرفته است. اما آرمان‌شهری که شاعر در بخش دوم شعر خود به تصویر می‌کشد و همگان را به حرکت به سوی آن ترغیب می‌کند، شهری است که به نور معرفت روشن است. در این شهر سخنی از سراب پریان دریایی نیست، بلکه «بام‌ها جای کبوترهایی است، که به فواره هوش بشری می‌نگرند.» (سپهری، ۳۶۴) این شهر همان مکانی است که در آن «صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد.» (همان، ۳۶۵) و سرانجام این‌که شاعران که خود وارثان «آب و خرد و روشنی‌اند» (همانان)، نیز متعلق به همین شهرند. از این‌روست که در بسیاری از اشعار جهان، پرنده نماد شاعر می‌شود. زیرا پرنده از توانایی‌هایی همچون پرواز، آواز و نگاهی نافذ برخوردار است که شاعر را شیفته خود می‌سازد.

## ۲- پرنندگان: نماد سودای پرواز، آواز و نفوذ نگاه

توجه شاعران به پرنندگان فقط به خاطر ابعاد زیبایی شناختی نیست. توانایی پرواز، آوای دل‌انگیز، و چشمان نافذ پرنندگان است که موجب برتری آنان در میان همه موجودات شده است. در کتاب تصنیف‌های عاشقانه بی‌ترانه ورن از قدرت «مهار آسمان‌ها» و پرواز پرنندگان، به عنوان «تنها قدرتی که آرزوی هر انسانی است» سخن می‌گوید. لامارتین (۱۹۲۴) در این باره می‌سراید:

آه! صدایت را با صدای من درآمیز  
هموست که صدای ما را می‌شنود،

نماد پرنده در آثار شاعران فرانسوی ... ۹۳

---

اما نیایش آسمانی تو

بہتر می‌رسد به سپہری کہ در انتظار توست (۳۵۶)

این توانایی‌های منحصر به فرد، کہ به موجب آن مرغان و پرندگان نماد پرواز و نفوذ نگاه و کلام می‌شوند، در شعر معاصر فارسی نیز مورد توجه شاعر قرار می‌گیرد، آن‌گونه کہ سہراب سپہری در باب پرنده در قفس می‌سراید:

« میان پرنده و پرواز فراموشی بال و پر است.

در چشم پرنده قطره بینایی است [...]»

سرودش به زیر و بم شاخه‌ها پیشی گرفته است»

(۱۹۱)

فردوسی نیز در قصه پرواز کیکاووس ابیاتی را سروده کہ اشاره به همین سودا و رویای پرواز دارد، پرواز پادشاهی کہ توسط چند عقاب تیزبال بر فراز ابرها اوج می‌گیرد. واز آسمان شہری عبور می‌کند تا از اسرار سپہر آگاہ شود و راز آسمان را بداند. رویایی کہ شاتوبریان (۱۹۹۹) فرانسوی نیز در سر می‌پرورانند و در کتاب رنہ کہ به حسب حال نویسی می‌ماند، با لحنی آکنده از شعر و شور می‌نویسد:

« اغلب ، مرغان مهاجری را کہ بالای سرم به

پرواز در می‌آمدند، با نگاه دنبال می‌کردم.

سواحل ناشناخته و سرزمین‌های دور دستی را کہ بدان

می‌رفتند، تجسم می‌نودم، و همواره آرزو داشتم کہ

سوار بر بال‌هایشان باشم» (۷۲)

رؤیای شاتوبریان، رؤیای انسان‌هایی است کہ در

پرنندگان نماد آزادي را مي‌بينند که مي‌تواند همه حصارهاي زميني را از ميان بردارد و به سرزميني قدم نهد که هيچ انساني توان دست يافتن به آن را ندارد. پس، پرنده نماد پرواز به سرزمين‌هاي ناشناخته و دست نخورده‌اي مي‌شود که هر انساني آرزوي رسيدن به آن را در سر مي‌پروراند.

پرواز پرنندگان علاوه بر اينکه نماد بهره‌مندی آن‌ها از آزادي است، بيانگر سرمستی آن‌ها نیز در فضا است. بنابراین پرواز پرنده از نگاه شاعر نشان از گریز به سوي لایتناهی، تعالی و حتی به سوي خداوند را دارد، زیرا بال نماد عروج روح به سوي خداست. از این‌رو هوگو (۱۹۹۵)، پرواز مرغان به سوي آسمان را، در شعري نمادین به نجوای مرغان با خدا و حرکت به سوي او تشبیه می‌کند و می‌نویسد:

آسمان زرین بود ،  
و مرغان رو به سوي آن کسی کو همه می‌خوانندش،  
شاید که با خدایشان سخن از آدمیان می‌گفتند،  
و آواز مقدسشان را سر می‌دادند (۵۲۱).

اما هنگامی که سخن از عروج می‌شود، ادبیات اغلب اشاره به بال فرشتگان دارد. پرنندگان نماد فرشتگان می‌شوند و روح انسان در کالبد آنان به سوي آسمان‌ها می‌رود. در آثار مصریان باستان، ارواح با بال‌های خود صعود می‌کردند و بسیاری از موجودات اسطوره‌ای همچون پگاز، یا الهه شعر و موسیقی، بالدار تصور شده‌اند، زیرا رابط میان آسمانیان و زمینیان‌اند. در میان همه موجودات روی زمین، شاعران که از روح حساس و لطیفی برخوردارند، تن خاکی را همچون قفسی

نماد پرنده در آثار شاعران فرانسوي ... ۹۵

میدانند و همچون عقابی که توسط مربی فراخوانده میشود، سودای هجرت به سوی جهانی ماورایی را در سر می‌پرورانند. به گفته باشلار (۱۹۵۶) پرنده با دور شدن از زمین و رفتن به سوی آسمان، دیگر موجودی زنده نیست «بلکه به خودی خود پرواز می‌شود» (۵۱-۵۰) و رلن با الهام از پرواز مرغان دریایی به پرواز روح خود بر روی امواج آشفته دریا اشاره می‌کند و می‌سراید:

نمیدانم چرا  
روح آرزده ام  
با بالی پریشان و آشفته بر ماورای دریاها پرواز  
می‌کند،  
و هر آنچه را عزیز می‌دارم،  
عشقم آن را در امواج دریا پنهان می‌کند. [...]  
(۱۹۰۵-۱۹۰۲، ۲۷۳)

در «شعر نسیم دریایی» مالارمه نیز که از آلام روحی خود رنج می‌برد، شوق پرواز به سوی آسمان لاجوردی را در سر می‌پروراند، می‌سراید:

تن اندوهگین است، افسوس! و من همه کتابها را  
خوانده ام .  
باید گریخت! گریز به آجا! مرغانی را احساس  
می‌کنم که  
از بودن در میان کف ناشناخته دریا و آسمانها  
سرمستند! (مالارمه ۱۹۴۵، ۳۸)

روح شاعر از بودن در کالبد خاکی خسته می‌شود و همواره شوق فرار و گریختن را در سر می‌پروراند. پرنده

نماد روح شاعري مي‌گردد که گاه بر ماوراي درياها و امواج آشفته آن به پرواز در مي‌آيد، به سوي ناشناخته‌ها پرواز مي‌کند و گاه آنچنان زخم خورده و سرگردان مي‌گردد که به ورطه هلاکت و نابودي سقوط مي‌کند. مثلاً هوگو در شعر «اندوه المپيو» روان اندوهگين را همچون پرنده‌اي با بالهاي زخم‌خورده به تصوير مي‌کشد و مي‌نويسد:

پس در آن ايام، که روح اندوهناک است،  
اندیشه همام  
لحظه‌اي را با بالهاي مصدوم پرواز مي‌کنند،  
پس از آن بار ديگر به ناگاه بر زمين واژگون  
مي‌گردند (۵۲۲).

پس سوداي پرواز، روياي صعود و عروج است و شکستگی بال بيانگر سقوط، حتي اگر بالهاي فرشته‌اي باشد، همانند شيطان که از فرمان الهي سرپيچی مي‌کند، و در نتيجه پروبال خود را از دست مي‌دهد. در شعر «پايان شيطان» ويکتور هوگو اين سقوط را به تصوير مي‌کشد و نشان مي‌دهد که چه گونه اين فرشته در تاريخي فرو مي‌رود، پر و بال خود را از دست مي‌دهد و وحشت همه وجود او را فرا مي‌گيرد:

او هراسان، در غبار و تاريخي فرو مي‌رفت،  
تنها بود، و، از پس او، در آن شبهاي ازلي،  
پر بال‌هايش، آهسته‌تر مي‌ريخت.  
مبهوت، غمگين و خاموش فرو مي‌رفت،  
اندوهگين، با دهاني باز و پاهايي رو به فلک،  
هراس مهلكه بر کبودي چهره‌اش مي‌فزود (هگو)

نماد پرنده در آثار شاعران فرانسوی ... ۹۷

---

۱۹۹۵، ۳۰۹).

محرور بودن از پرو بال، نمایانگر عدم توانایی پرواز به سوی تعالی است. حتی در شعر مولانا (۱۳۷۹) نیز پر و بال معنویت را به هر قیمتی باید حفظ کرد، زیرا برای پرواز در فضای ملکوت، داشتن پروبال ضروری است:

در حد کین چشم را خاک آگند هستت آنچه گور را روشن کند؟

آن زمان که دست و پایت بردرد پر و بالت هست تا جان بر پرد؟

(۴۸)

مولانا عدم تجانس روح و جسم را به مرغ و قفس تشبیه می‌کند و معتقد است، هنگامی که مرغ جان از قفس جسم رها می‌شود، پر و بالی باید تا روح بتواند به پرواز درآید:

جان مجرد گشته از غوغای تن می‌پرد با پر دل بی پای تن

(همان، ۸۷)

در این شعر مولانا، همچون سایر اشعار نویسندگان فرانسوی یا ایرانی، مشاهده می‌شود که علاقه شاعران به توصیف پرندگان و مرغان تنها به خاطر زیبایی‌ها و توانایی‌های منحصر به فرد آنان در پرواز و یا ویژگی‌های دیگر نیست. شاعران مجذوب پرندگان اند، زیرا که شباهت‌های فراوانی را میان خود و پرندگان می‌یابند، تا جایی که پرنده نماد خود شاعر می‌شود.

۳- پرنده، نماد شاعر

ندانه نوحه قمری به طرف جویبار از چیست؟ مگر او  
نیز همچون من، غمی دارد شبانروزی  
(حافظ، ۳۹۷)

شاعر توصیفگر طبیعت و زیبایی‌های خلقت است.  
مرغان و پرندگان نیز افزون بر این که خود جلوه‌ای  
از زیبایی‌های طبیعی‌اند، مداح آن نیز هستند. همین  
نکته موجب شده تا شاعر شباهت‌های فراوانی را میان  
خود و پرندگان بیابد: آنان نیز همچون شاعر از چرخ  
روزگار شکوه می‌کنند، عشق را می‌سرایند، در کنار  
طبیعت خوشبخت‌اند، از اسرار آگاهند...

تئوفیل گوتیه (۱۹۴۷) در قطعه شعر «آنچه پرستوها  
می‌گویند» می‌سراید: «زیرا که شاعر پرنده‌ای  
است» (۹۶). ویکتور هوگو (۲۰۰۲) شاعر را همچو بلبل  
عاشق و تنها می‌یابد که حتی در دنیای آکنده از  
ظلمات، همچنان شعر خود را می‌سراید:

شب از راه رسید، همه جا در سکوت، شعله‌ها  
خاموشند،

در بیشه‌های تاریک چشمه‌ها نالان  
بلبل، در ظلمات لانه‌اش، گشته پنهان  
همچو شاعر، همچو عاشق  
سر داد شعر خود را (۲۸۷).

از هومر، اولین شاعر تنها و فرورفته در تاریکی  
نابینایی خود گرفته تا شاعران معاصر، اسطوره  
پرنده - شاعر همواره در ادبیات جهان مطرح شده و  
آواز پرنده با سرود و شعر شاعر در هم آمیخته است:



نماد پرنده در آثار شاعران فرانسوي ... ۹۹

---

هر مرغ به دستاني، در گلشن شاه آيد بلبل به  
نواسازي، حافظ به غزلگويي  
(حافظ، ۳۹۷)

در بيت دوم در صورتي كه نام حافظ با شاعر  
جايگزين شود، مي‌توان به عمق اشتراك شاعر و پرنده  
پي برد: «بلبل به نواسازي [شاعر] به غزل گويي.»  
باشلار (۱۹۵۶) آواز پرندگان را نماد ايجاد زباني  
متفاوت زبان شعر مي‌داند (۵۳). بودلر (۱۹۷۵) در قطعه  
شعر سمبوليستي خود به نام «آلباتروس» (مرغ پتفان)،  
اين پرنده را «شاهزاده ابرها» مي‌نامد و مي‌نويسد:  
شاعر به شاهزاده ابرها مي‌ماند  
كه توفان را مي‌آزارد و به تيرانداز مي‌خندند  
(۲۲)

در حقيقت، نامدارترين شاعران فرانسوي قرن  
نوزدهم، خود را متعلق به اين جهان خاكي نمي‌دانند.  
لامارتين (۱۹۲۴)، در قياس شاعر و شاهين، پرنده  
اسطوره‌اي، پرنده زئوس، پيام آور و سخنگوي خدايان،  
مي‌سرايد:

گويي كه به ميراين مي‌گويد: «من از خاك زاده  
شدم  
اما در آسمان‌ها مي‌زيم!» (۱۹۲)

قياس شاعر با اين پرنده اسطوره‌اي، از آن لحاظ كه  
شاعر نگاه نافذي دارد و چيزهايي را كه ديگران  
قادر به ديدنش نيستند، مي‌بيند و قدرت پرواز، او  
را از هر مهلكه‌اي برحذر مي‌دارد، قياسي است كه

هوگو (۲۰۰۲)، پدر رمانتيسم فرانسه، به آن اشاره مي‌کند:

پرنده ام [...] ]  
پروازم حتمي است،  
بال هايي دارم در مقابل طوفان  
و براي لاجورد آسمان (۴۶۹).

البته ادب فارسي نيز از اين اسطوره در اشعار خود بهره برده است. يکي از زيباترين ابياتي که به بررسي انسان کامل و آرمانی مي‌پردازد و آن را به اين پرندۀ اسطوره‌اي تشبيه مي‌کند، شعر فخرالدين عراقی است که مي‌گويد:

شهبازم و شکار جهان نيست در خورم ناگه بود که  
از کف ايام بر پرّم  
(به نقل از رزجو ، ۲۲۳)

بلبل، شاهين، پرستو يا چلچله، پرندگان‌اند که شاعران همواره خود را به آنان تشبيه کرده‌اند، اما پرنده‌اي که بيش از همه جاي خود را در شعر فرانسه، به ويژه در عصر رمانتيک داشته است، قوي اسطوره‌اي است، همان پرندۀ آپولون، با آواز افسانه‌اي، با بهره مندي از توانايي سه گانه‌اش در حرکت بر روي زمين، آسمان و دريا، او نماد موجود فوق العاده‌اي است که بر روي زمين تبعيد شده است. همچون روح شاعري که در کالبد زميني گرفتار آمده است. آواز قو، آواز مرگ است، آواز شاعري که از بودن در اين جهان خاكي مي‌سوزد، آرزوي دستيابي به خوشبختي از دست رفته را در سر مي‌پروراند، و اندوه خود را در اشعارش بازگو

نماد پرنده در آثار شاعران فرانسوي ... ۱۰۱

---

مي‌کند:

همچون قوي زيبايي که در هنگام مرگ براي آخرين  
بار  
آهي مي‌کشد و [...] ]  
قبل از رفتن مي‌سرايد وداع آخر را با زندگي [...] ]  
(شنيه، ۱۹۶۶، ۱۰)

زيرا قو پرنده‌اي است تنها و تبعيد شده بر روي  
زمين. به گفته حق‌پور، تنهائي شاعر، به مانند:

تنهائي  
پرنده اي است  
که آنقدر  
در قفس ماند  
تا آخرين برگ جنگل  
در خاطرش  
گم شد (به نقل از تسليمي، ۲۷۶)

قو نماد شاعري مي‌شود که شکست، پشيماني، تنهائي  
و خويشتن‌داري، او را به سرودن اشعار رمانتيک هدايت  
مي‌کند. شاعري که براي وصال اصل خويش مي‌نويسد:

بگذارم اين قفس که پر و بال من شکست ز آن  
سوي کائنات يکي بال گستم  
(به نقل از رزجو، ۱۸۹)

يکي شدن نماد پرنده و شاعر در آثار بسياري از  
شعراي قرن نوزدهم مشاهده و تبديل به اسطوره  
مي‌شود. اسطوره پرنده-شاعر که در قرن بيستم نيز  
هنوز در آثار شعرايي همچون بلز ساندرار، ايو

بُنفِوا، روبر ساباتیه، ژیزدو و ... پا بر جا مانده است، بیان از حالات درونی یا رفتارهای اجتماعی شاعر دارد.

### نتیجه‌گیری

هرودوت بر این باور بود که هومر و هزیور اولین کسانی بودند که مجموعه‌ای از داستان‌های خارق‌العاده را به نگارش درآوردند تا در آن قدرت‌های فرابشری و چه‌گونه‌ی مداخله‌ی آنان را در جهان انسانی را به تصویر کشند و به این ترتیب بود که اسطوره‌ها خلق شدند. حتی پس از مدتی، خود شعرا نیز اسطوره شدند. از همان زمان، پرندگان به واسطه نعمت پرواز، نماد روابط میان زمین و ماوراء آن شدند. به شکلی که در ادبیات یونانی، کلمه‌ی پرنده به مفهوم پیام‌آسمانی نام گرفت و خود اسطوره‌ای شد در آثار شعری جهان. اسطوره‌ای که ریشه در تمایل انسان به گذر از دنیای زمینی و قدم نهادن در جهان کائنات دارد. پس پرندگان نیز نماد روحی گشتند که از کالبد خاکی خلاص می‌شود و چون به جهان ماوراء دست می‌یابد، نماد جهان ملکوت می‌شود. به این ترتیب، نبرد میان پرندگان و مارها، نماد ستیز ملکوتیان در مقابله با زمینیان می‌شود. تا جایی‌که در ادبیات برخی از کشورها مثل ادبیات چینی، پرندگان نماد پریان، نامیرایان و پیام‌آوران ملکوتی گشتند. البته شعر فرانسه در قرن نوزدهم نیز سرشار از این اسطوره‌هاست. اسطوره‌ی پرندگانی که نماد حالات روحی انسان‌ها، فرشتگان‌اند. پرندگان مسافر یا پرندگان مهاجر نماد روح انسان‌هایی می‌شوند که در راه معرفت‌شناسی گام برمی‌دارند. زبان مشترک

## نماد پرنده در آثار شاعران فرانسوي ... ۱۰۳

آنان، زبان شناخت و معرفت می‌شود. اشتراکات میان شاعر و پرنده آنقدر زیاد می‌شود که یکدیگر را برادر، همزاد، و آینه می‌نامند و در نهایت اسطوره واحد شاعر-پرنده را به وجود می‌آورند. مشغله انسان با پرنده همچنان ادامه دارد. از جمله، می‌توان به داستان‌ها و فیلم‌های خیالی روزگاران اشاره کرد. در این داستان‌ها و فیلم‌ها، پرندگان را می‌بینیم که در بیشتر موارد از عالمی جهنمی می‌آیند و با انسان به جدال برمی‌خیزند. این را نشانه روان‌نژندی انسان معاصر دانسته‌اند. با این حال، شعری رمانتیک با برملاکردن ناخودآگاه آدمی، در زمینه آشکار ساختن روی دیگرش تلاش کردند. پرندگان شر و شرور فیلم‌های امروزی را نیز می‌توان میراث کندوکاو آنان در این قلمرو دانست که پرداختن به آن بحثی دیگر می‌طلبد.

### کتابشناسی

- تسلیمی، علی. (۱۳۸۳). گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران. شعر، تهران: نشر اختران. حافظ. (۱۳۷۷). دیوان، تدوین از دکتر سلیم نیساری. تهران: نشر سینانگار.
- رزجوه، حسین. (۱۳۷۵). انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی. تهران: نشر امیرکبیر.
- سپهری، سهراب. (۱۳۸۳). هشت کتاب. تهران: نشر طهوری.
- Bachelard, (1943). *L'Air et les songes*. Paris, Librairie José Corti.
- . (1956). *Lautréamont*. Paris, Librairie José Corti.
- Baudelaire, C. (1997) *Œuvres complètes*, « Avril ». Paris, Seuil.
- . (1975). *Œuvres complètes*, t. I; *Les fleurs du Mal*. Paris, Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.
- Char, René. (1961). *Poésies et proses choisies*. Gallimard.

- Chateaubriand, François-René de. (1999). *Œuvres complètes*. III, Paris, Garnier.
- Chénier. *Œuvres complètes, Nègre* (1966). Paris, Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.
- Frazer, James George. (1950). *The Golden Bough: A Study in Magic and Religion*. Abridged Edn. New York: Collier Books.
- Gautier, Théophile. (1947). *Emaux et Camées*. t. III, Droz.
- Hugo, Victor. (1995). *Œuvres Complètes*. t. XIV. Chantiers, Paris, R. Laffont.
- . (2001). *Œuvres Complètes, Poésies*. III, Paris, J. Hetzel, A. Quantin, Num: BNF.
- . (2002). *Œuvres Complètes*. Paris, R. Laffont.
- Lamartine, Alphonse de. (1924). *Œuvres complètes, «Au rossignol», Harmonies*, Paris, Hachette.
- Mallarmé, Stéphane. (1945). *Œuvres complètes*. Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.
- Michelet. (1977). *L'oiseau*. Paris, Hachette.
- Valéry, Paul, 1968 *Œuvres complètes*. t. I, Paris, Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.
- Verlaine, Paul. (1902-1905). *Œuvres complètes*, t. I, Paris, L. Vanier.
- . (1919). *Fêtes galantes*, Paris, R. Helleu.
- Vigny, Alfred de. (1986). *La Maison du Berger*. Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.
- . 1993. *Œuvres complètes*. Paris, Gallimard, bibliothèque de la Pléiade.